

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological	مسائل ایدئولوژیک
-------------	------------------

دکتر غلام حسین فروتن
بازتایپ و ارسال: سازمان انقلابی افغانستان
۱۶ مارچ ۲۰۱۳

دفاع از مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است

(بخش دهم)

۳- انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین

حال ببینیم اختلاف نظر های مائو و لئو بر سر چه مسائلی است و این دو مدافع آرمانهای کدام طبقات در جامعه اند. نخستین اختلاف، و مادر اختلافات: بر سر این بود که کار ساختمان سوسیالیسم را از کجا باید شروع کرد. اختلاف اساسی که از همان فردای پیروزی انقلاب بروز کرد. این بود که آیا باید نخست وسائل تولید را اجتماعی کرد و بعد بسوی صنعتی کردن کشور و مکانیزه کردن کشاورزی پیش رفت یا بالعکس نخست باید به رشد و تکامل نیرو های مولده پرداخت و سپس به اجتماعی کردن وسائل تولید دست زد. اهمیت این اختلاف بر هیچ کس پوشیده نیست و مفهوم آن در واقع اینست که از دو راه سرمایه داری و سوسیالیستی کدام یک را باید انتخاب کرد.

لئو راه سرمایه داری را عرضه میداشت، انجام انقلاب صنعتی را مقدم بر ساختمان سوسیالیسم می شمرد، انقلابی صنعتی که باید با کمک بورژوازی ملی به تحقق درآید، تنها پس از رشد صنایع است که میتوان مسأله اجتماعی شدن را مطرح کرد. در کشاورزی نیز قبل از اشتراکی کردن تولید باید به دهقانان کمک کرد که تولید انفرادی را افزایش دهند و تنها زمانی میتوان به کار اشتراکی کردن تولید دست زد که صنایع، نیمی از تولید کشاورزی را مکانیزه کرده باشند. روشن است که این راه رشد سرمایه داری است که خواه نا خواه به نظام سرمایه داری منتهی میشود.

مائو به عکس تقدم مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید و روابط تولید واقعاً سوسیالیستی را بر رشد و تکامل تولید ضروری میدانست و در همین راه نیز پیش رفت. طبق رهنمود های حزب تحت رهبری مائو و در انطباق با شرایط تاریخی چین وسایل تولید در صنایع از دست بورژوازی بیرون آمد و در اختیار دولت پرولتاریا قرار گرفت. در کشاورزی نیز بلافاصله پس از خاتمه انقلاب ارضی در سراسر کشور با تکیه بر دهقانان فقیر، کنوپراتیو های کشاورزی پا به عرصه وجود نهاد.

حزب در ۱۹۵۳ رهنمود های اشتراکی کردن تولید کشاورزی را صادر کرد. اما لئو و هوادارانش در حزب پیوسته کار ایجاد کنوپراتیو های کشاورزی را به مسامحه میگذرانیدند. لئو حتی خلاف تصمیم حزب و خود سرانه رهنمود هائی مغایر با رهنمود های حزب برای واحد های حزبی فرستاد. مائو پس از اطلاع برای جلوگیری از خود سריهای فردی به

دبیرخانه حزب دستور میدهد که هیچ بخشنامه ای یا نامه ای بدون اطلاع او به واحد ها ارسال نشود. و همین دستور دستاویزی به دست "امپریالیسم و انقلاب" داده تا مائو را دیکتاتور و قدرت طلب بخواند. در آنجا آمده است که :

"رهبری حزب و ارگانهای منتخب حزب کوچکترین صلاحیتی نداشتند.... معلوم میشود که مائو از همان سال ۱۹۵۳ دستور اکید صادر کرده بود:" از امروز تمام اسناد، تلگرامها که به نام کمیته مرکزی صادر میشوند قبل از آنکه برای مقصد ارسال گردند باید از نظر من بگذرند". در چنین شرایطی نه از رهبری جمعی میتواند سخنی در میان باشد، نه از دموکراسی درون حزبی و نه از موازین لنینی". (ص ۴۶۸)

شگفت انگیز است! مرکز حزب تحت رهبری مائو(و فراموش نکنیم که مائو صدر حزب کمونیست چین بود) دستوری برای اشتراکی کردن کشاورزی صادر میکند، یکی از اعضاء همین مرکز، خلاف تصمیم حزب و با استفاده از نفوذ خود رهنمودی مغایر تصمیم حزب برای واحد های سازمانی می فرستد. مائو به منظور رفع این خودسری و برای آنکه تردید و تزلزلی در اجرای رهنمود های حزب در کادر ها پیش نیاید دستور فوق را صادر میکند. تصمیم حزب بسیار مهم است، مربوط به تشکیل کنوپراتیو های کشاورزی و ساختمان سوسیالیسم است. آیا مائو به عنوان صدر حزب باید شاهد خرابکاریهایی در مشی حزب باشد و دم برنیاورد؟ و آنوقت است که رهبری جمعی را محترم شمرده است؟ آنکس رهبری جمعی را نقض کرده که خودسرانه دستوری خلاف رهنمود مرکز حزب صادر کرده است. معذک "امپریالیسم و انقلاب" جانب کسی را میگیرد که موازین لنینی را میشکند و مائو را که میخواهد کنترل رهبری را بر حزب برقرار سازد، محکوم میکند. آیا "امپریالیسم و انقلاب" که نوشته فوق را از جلد ۵ آثار مائو بیرون کشیده به علت صدور آن توجه نکرده است؟ مسلماً چنین نیست، پس چرا او واقعیت را دگرگون جلوه میدهد؟ (برای اطلاع بیشتر به صفحه ۶۰ جلد ۵ آثار مائو به زبان فارسی مراجعه شود).

در ۱۹۵۵ مائو با انتقاد از کادر ها به آنها رهنمود میدهد که در تشکیل کنوپراتیو های کشاورزی تسریع کنند، به قسمی که در ۱۹۵۷ مالکیت سوسیالیستی در اساس خود در صنایع و در کشاورزی برقرار گردیده بود.

اواخر ۱۹۵۷ مناسبات چین و اتحاد شوروی و سیاست امریکا در محاصره چین، رهبری حزب را بر این نظر استوار کرد که چین فقط با اتکاء بر نیروی خود می تواند موقعیت داخلی و خارجی خود را مستحکم گرداند. اتکاء بر نیروی خود مستلزم پیشرفت اقتصاد کشور بود که پایه آن بر کشاورزی قرار داشت، یعنی تکامل و رشد تولید بستگی به بهبود شرایط زندگی و تولید در روستا داشت. بهبودی این شرایط از طریق مکانیزه کردن کشاورزی امکان پذیر نبود. از اینرو به ابتکار مائو سال ۱۹۵۸ سال "جهش سریع به پیش" و تشکیل کمونهای توده ئی بود با تکیه بر نیروی انقلابی دهقانان، منابع مادی و مالی و فنی زیادی همراه با نیروی کار عظیم دهقانان به تحقق این مشی حزب اختصاص داده شد. در این مبارزه انقلابی توده های دهقانی، ایدئولوژی و سیاست به عنوان نیروی محرکه به کار رفت. طی سال ۱۹۵۸، در شرایط تولید روستا واقعاً جهشی پدید آمد: سد ها، برکه ها، کانالهای آبیاری ایجاد شد، زمین های جدیدی به زیر کشت رفت، دامنه کوهها برای کشت هموار گردید، راههای روستائی ساخته شد، مؤسسات صنعتی کوچک پا به عرصه وجود نهاد. البته وظیفه اساسی کمونهای توده ئی بسیج کردن و سازمان دادن توده های دهقانی بود، معذک این مبارزه انقلابی در رهانیدن دهقانان از زندگی و شیوه تفکر سنتی، رهانیدن آنها از ایده تسلیم و رضا در برابر نیرو های طبیعت و تبعیت کورکورانه از سلسله مراتب، سهم زیادی ایفاء کرد. اتوریتة خانواده، تبعیض نسبت به زن، جدائی شیوه تولید صنعتی مدرن از سازمان عقب مانده کشاورزی را کم و بیش از میان برداشت و کارمندان حزبی را به توده های دهقانی نزدیک کرد و در نتیجه ضربه بزرگی بر بوروکراسی وارد آورد.

در ۱۹۵۹ خشکسالی و سیل به چین روی نمود که تا ۱۹۶۲ هر ساله تکرار شد و مشکلاتی در تولید کشاورزی پدید آورد. همین بهانه ای به دست لیو و یارانش داد که جنبش "جهش بزرگ به پیش" و کمونهای توده ئی را که به ابتکار

ماتو شکل گرفته بود مورد انتقاد قرار دهند. رهبری حزب در یکی از جلسه های خود تصمیماتی برای مقابله با مشکلات اتخاذ کرد ولی گروه رویزیونیست لیو باز هم مشی دیگری دنبال کرد. آنها مطالبه میکردند که "جهش بزرگ به پیش" که محصول جنبش انقلابی دهها میلیون دهقان در سراسر کشور بود به عقب، به تولید انفرادی باز گردد. لیوشائوچی از "سه آزادی" سخن میگفت که به این معنی که دهقانان را باید آزاد گذاشت، قطعه زمینهای آنانرا افزایش داد تا به دلخواه در آن بکشت بپردازند، بازار آزاد را توسعه بخشید تا دهقانان محصولات شخصی خود را آزادانه در آن به فروش رسانند، به مؤسسات کوچک تولیدی امکان داد آزادانه توسعه یابند و مسئولیت سود و زیان خود را خود بر عهده گیرند و بالاخره تولید کشاورزی را بطور عمده در خانواده متمرکز ساخت.

لیو با این مطالبات خود تمام دستآورد های گذشته را در زمینه ساختمان سوسیالیسم برباد میداد، برزینفعی مادی تکیه میکرد، اندیویدوالیسم را اشاعه میداد، سود را ملاک مدرنیزه کردن کشاورزی و صنعت قرار میداد. بازهم در مقابله با مشی عمومی ساختمان سوسیالیسم ماتو، لیو مشی بازگشت به سرمایه داری را عرضه میداشت.

در همین اوان دولت شوروی کار شناسان خود را از چین فراخواند و این عمل باز هم بر دشواریها افزود. تضاد میان حزب با گروه رویزیونیست لیو شدت بیشتری یافت، تبلیغات این گروه علیه ماتو و "جهش بزرگ" دامنه وسیعی بخود گرفت. افراد این گروه در همه جا کمونهای توده ئی "جهش بزرگ" را مسؤول همه دشواریها معرفی میکردند و حملات خود را مستقیماً علیه ماتو متوجه میساختند. مرز های میان دوشمی انقلابی و رویزیونیستی و هواداران آنها پیوسته روشنتر میگردد. بر اثر این حملات، گروه رویزیونیست در سیاست داخلی حزب تفوق یافت و کوشید تمام نظرات خود را به مرحله عمل گذارد: در روستا مالکیت اشتراکی فراموش می شد و قطعه زمین های دهقانان افزایش می یافت. خانواده جای گروههای تولیدی را می گرفت، به کار گرفتن نیروی کار مجاز می گردید، وام دادن راه را برای سرمایه ربائی می گشود، مسئولیت مشترک ارگانهای کمونهای توده ئی از بین رفت و مسئولیت در زمینه های آموزش، تولیدات کوچک صنعتی، بهداشت بر عهده افراد گذاشته شد.

در صنایع سیستم اداره جمعی بسود اصل مدیر واحد برچیده میشد و در صورت بروز اختلاف میان کمیته حزبی و مدیر مؤسسه تصمیم مدیر ملاک اعتبار میگردد، برقراری سیستم جوایز، جمع کارگران را به انشعاب و تفرقه می کشانید، اتحادیه های کارگری تحت فرمان مدیر قرار میگرفتند و میبایست کارگران را برای تولید بسیج میکردند، در تولید سود ملاک قرار گرفت، در زمینه تکنیک، ابتکارات و نظرات توده ها از اعتبار می افتاد، رویزیونیستها به اعتبار این امر که کمونیسم یعنی وفور و فراوانی، کارگران و دهقانان را به رشد و افزایش تولید فرا میخواندند و غیره. بدین ترتیب تمام آنچه را که طبقه کارگر تحت رهبری حزب خود بدست آورده بود ب خاک می سپردند.

اختلاف نظر به محیط تولید محدود نماند.

در دوران "جهش بزرگ به پیش" سیاست ماتو در زمینه آموزش و پرورش در آمیختن آموزش با تولید بود. مدارس در تمام درجات میبایستی در جنب خود، کارخانه یا مزرعه ایجاد کنند و کارخانه ها و کمونهای توده ئی در کنار خود مدارس از همه نوع تأسیس نمایند تا فرزندان کارگران و زحمتکشان بتوانند در آنها به تحصیل بپردازند. جوانانی که در این مدارس آموزش میدیدند نه تنها در این یا آن رشته تخصص می یافتند، بلکه از لحاظ سیاسی نیز در خدمت دیکتاتوری پرولتاریا قرار میگرفتند، چون ایدئولوژی و سیاست در این مدارس در مقام اول قرار داشت. در سابق تحصیلات ارتباط زیادی با مسائل کارخانه ها و کمونهای توده ئی نداشت، امتحانات سخت، فرزندان طبقه کارگر را از غریبال می گذرانید به طوری که در مدارس عالی ۶۰ درصد محصلان از محیط بورژوازی بر میخاستند. ماتو به این وضع خاتمه داد.

در سال ۱۹۶۰ در دوران تشدید تضاد و تفوق عناصر رویزیونیست تمام مدارس که در سال "جهش بزرگ" ایجاد شده بود بسته شد، مدارس و دانشگاه ها دوباره برنامه سابق خود را برقرار کردند و مؤسسات صنعتی و کشاورزی جنبی آنها تعطیل شد. دوباره در مدارس و دانشگاه ها معلومات علمی فنی و نه سیاست در مقام اول قرار گرفت. نتیجه اینکه جوانانی که از خانواده های مرفه برمیخاستند بیشتر به مدارس عالی و دانشگاه ها راه می یافتند چون امکانات آموزشی و فرهنگی بیشتری در اختیار داشتند.

در ۱۹۶۴ مائو دوباره کوشید وضع را تغییر دهد. او رهنمود داد مدارس ایجاد شود که در آنها نصف روز به آموزش و نصف دیگر به کار بدنی اختصاص یابد. در این مدارس و دانشگاه ها دانش آموزان و محصلان نه تنها میبایستی آموزش ببینند و به کار بدنی بپردازند، بلکه و به ویژه باید موضع پرولتاریا را فراگیرند تا با درک بیشتری در خدمت سوسیالیسم قرار گیرند. لیوشائوچی این رهنمود مائو را تحریف کرد و در کنفرانس هائی برای کادرهای آموزشی و حزبی توضیح داد که در چین دو نوع سیستم آموزشی می باید وجود داشته باشد: سیستم عادی (که منظور همان سیستم آموزشی طبقاتی است) و دیگر سیستم نیم روز آموزش و نیم روز کار بدنی. محصلان باید نه تنها که در درس بلکه در کار بدنی نیز ساعی باشند. شعور پرولتری که مائو بر آن تأکید داشت در این توضیحات فراموش شد و بنابر این روح آموزش، سیاست نبود بلکه دانش، ساعی بودن و تجربه عملی در کار بود.

مبارزه میان دو مشی به پهنه فلسفه کشیده شد و اساس تئوری تضاد مائوتسه دون مورد حمله قرار گرفت. دیالکتیک مارکسیستی مائو بر این اصل استوار است که همه اشیاء دارای تضاد درونی اند و حرکت اشیاء و پدیده ها نتیجه تکامل تضاد ها است. وحدت موقتی و نسبی و فقط بر اساس مبارزه دو جهت تضاد استوار است و خود این وحدت نیز دوباره به تضاد منجر میشود، یگانگی به دوگانگی بر می گردد. "جهان بینی دیالکتیکی قبل از هر چیز به ما میآموزد که حرکت تضاد ها را در اشیاء مختلف با دقت کامل بررسی و تحلیل کنیم و بر اساس این تحلیل شیوه های حل تضاد ها را تعیین نمائیم".

بیان تئوریک مشی رویزیونیستی را یان، رئیس مدرسه عالی حزبی، در اصل "دو به یک تبدیل میشود" یا "تبدیل دوگانگی به یگانگی" خلاصه کرد. یان بر این نظر بود که وحدت بر اساس ضرورت ساختمانی از دو بخش متضاد تشکیل می گردد: مثلاً بخش خصوصی و دولتی اقتصاد در یک وحدت ساختمانی جمع میشوند یا عناصر سرمایه داری و سوسیالیستی در جامعه چین در کنار هم زیست میکنند؛ عناصر سوسیالیستی رشد و تکامل می یابند و عناصر سرمایه داری ضعیف میشوند و سرانجام از بین میروند. بدین ترتیب تضاد های اجتماعی در واقع خود بخود حل میشوند و نیازی به مبارزه نیست، دوگانگی به یگانگی تبدیل میشود و وحدت دوتا نیازی به مبارزه ندارد.

یان که کادر های حزبی را با "تئوری" ساخته و پرداخته خود آموزش میداد خلاف دیالکتیک مارکسیستی، وحدت را اساس میگرفت و تضاد را فقط ناشی از ضرورت ساختمانی میدانست. یان با "تئوری" خود وحدت بورژوازی و پرولتاریا، وحدت سوسیالیسم و امپریالیسم را (مانند خروشچف) موعظه میکرد. تضاد میان "تئوری" یان "تبدیل دوگانه به یگانه" و تئوری تضاد مائو "تبدیل یگانه به دوگانه" تضاد میان دیالکتیک و متافزیک است. مائو تضاد را مطلق میکند و وحدت را گذرا و نسبی می شمارد. یان وحدت را مطلق میکند و تضاد را گذرا و موقتی و ناشی از ضرورت ساختمانی میداند.

در هماهنگی با این "تئوری" لیوشائوچی و یارانش عقیده داشتند که پس از استقرار مالکیت سوسیالیستی در صنایع و کشاورزی، تضاد آنتاگونیستی از جامعه رخت بر می بندد و تضاد میان بورژوازی جدید و پرولتاریا را با "تئوری" وحدت میتوان حل کرد. جالب است که اثر لیو تحت عنوان "چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود؟" که در ۱۹۶۲ با اصلاحاتی و با تیراژ وسیع تجدید چاپ شده است، در هیچ جا اثری از دیکتاتوری پرولتاریا که ابزار سرکوبی

بورژوازی است، نیست و شگفت انگیز آنکه در تمام سخنانی که در این اثر از لنین نقل شده هر جا سخن از دیکتاتوری پرولتاریا به میان آمده مشمول "اصلاحات" شده و حذف گردیده است و این خود دال بر اینست که لیو دیکتاتوری پرولتاریا را نمی پسندیده و با آن سرسازگاری نداشته است.

ادبیات و هنر تا آنجا که در حیطه اقتدار گروه رویونیست قرار داشت، به موضوع هائی می پرداخت که افکار فئودالی و بورژوائی را در میان توده ها می پراگند و سیاست مائو را دائر بر ایجاد ادبیات و هنر پرولتاریائی بباد انتقاد میگرفت مثلاً در درام تاریخی "های ژوی از مقام خود عزل میشود"، های ژوی صاحب مقامی است که گویا با ستم بر دهقانان مخالف است. "یانووان یوان"، کارگر شانگهای که در نومبر ۱۹۶۵ این درام را شدیداً مورد انتقاد قرار داد و با آن شیپور انقلاب فرهنگی پرولتاریائی نواخته شد، نویسنده درام را سرزنش میکرد که در پیس خود از همه می طلبد که از این صاحب مقام بیاموزند و زمین را به دهقانان باز گردانند و تبلیغ برای دادن زمین به دهقانان، آنهم در زمانی که مالکیت سوسیالیستی در روستا برقرار شده، تبلیغ افکار بورژوائی است و لیوشائوچی بر گرداندن زمین را به دهقانان یکی از آزادیهای میدانست که باید به دهقانان اعطاء شود. این درام در عین حال اشاره ای به اخراج عناصر راست به ویژه وزیر دفاع در ۱۹۵۹ است که گویا عناصری میباشند که فشار بر توده ها را روا نمیدانند.

لیو به مطبوعات و به همه رسانه های عمومی توصیه میکرد که بجای افزار دیکتاتوری پرولتاریا باید سخنگوی تمام جامعه باشند، لیو لیبرالیزاسیون مطبوعات و رسانه های گروهی را موعظه میکرد و رهبری حزب را در آنها و بطور کلی در تمام زمینه های روبنا نفی میکرد.

در بخشنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو مورخ ۱۶ مه ۱۹۶۶ و مقاله مجله "خون چی" مورخ ۱۸ مه درباره این بخشنامه چنین آمده است:

"مبارزه طبقاتی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا، اگر آنرا در یک جمله خلاصه کنیم، کماکان مسأله قدرت سیاسی است. بدین معنی که پرولتاریا میکوشد دیکتاتوری خود را تحکیم کند و بورژوازی تلاش می کند تا این دیکتاتوری را براندازد. در میان نمایندگان بورژوازی که به عبث قصد واژگونی دیکتاتوری پرولتاریا را دارند، خطرناکترین آنان صاحبان قدرتی هستند که به درون ارگانهای رهبری حزب دولت رخنه کرده و در راه سرمایه داری گام می نهند" (مجله)

"آنها به کلیه نیروهای سیاه امکان آزادی عمل داده اند بطوری که طی سالیان دراز علفهای هرزه آنها؛ جراید، رادیو، مطبوعات، کتب، کتب درسی، سخنرانیها، آثار ادبی و هنری، فلمها و تئاترها، "چوئی"، هنر های زیبا، موسیقی و رقص و سایر رشته ها را پر کرده است. آنها هیچگاه از رهبری پرولتاریائی سخنی به میان نیاورده اند... به روشنی مشهود است که مؤلفین تزاها در کدام موضع قرار دارند". (بخشنامه)

آنچه که در فوق آمد فقط گوشه هائی از اختلاف نظر مائو و یارانش با گروه لیوشائوچی بود. آیا این اختلاف نظر چیزی جز مبارزه میان مارکسیسم-لنینیسم و رویونیسم و مبارزه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری است؟ آیا جز اینست که آنها ایدئولوژی و فرهنگ را صحنه مبارزه قرار داده اند و ناگزیر باید با سلاح انتقاد آن را در هم کوبید و ایدئولوژی و فرهنگ پرولتاریائی را حاکم گردانید. آیا کنار زدن گروه لیوشائوچی، برکناری بورژوازی از قدرت نبود؟ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی با فرو کشیدن گروه رویونیست از قدرت دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم کرد، روبنای جامعه را در انطباق با زیربنای سوسیالیستی گذاشت تا آنجا که مقدر بود عادات و رسوم کهنه را برانداخت، با خود پرستی و خود خواهی (اگوئیسم) بخاطر زدودن افکار بورژوائی و خرده بورژوائی از نهاد انسانها مبارزه کرد و مضمون و ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا را به میان توده های وسیع برد و آنها را به مطالعه و مباحثه واداشت، ده ها میلیون را در سراسر کشور در پیرامون سه شعار: "مارکسیسم-لنینیسم را به کار بندید و نه رویونیسم را! متحد شوید

و از تفرقه ببرهیزید! صدیق و درستکار باشید و به توطئه و تحریک دست نزنید!" یا شعار "انقلاب کنید و تولید را به پیش برانید!" به قیام برانگیخت. قیام نه تنها علیه رویزیونیست هائی که قدرت را غصب کرده و به راه سرمایه داری می روند، نه تنها علیه رویزیونیسم و ایدئولوژی و فرهنگ بورژوائی، بلکه علیه عادات و رسوم کهنه، علیه شیوه تفکر بورژوائی و خرده بورژوائی که در ذهن "من"، «من قیام کننده»، ریشه های عمیقی برجای گذاشته است. سلاح انقلاب انتقاد از ایدئولوژی و فرهنگ بورژوائی، انتقاد در مقیاس وسیع از رهبران و کادر هائی بود که به راه سرمایه داری می رفتند.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی خلق چین با تمام عظمتش و علی رغم پیروزیهای که به دست آورد با شکست مواجه شد. مائو خود هرگز این نظر را نداشت که با یک انقلاب فرهنگی میتوان برای همیشه از رویزیونیسم و احیاء سرمایه داری جلو گرفت. مائو که خود معتقد به وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در تمام دوران دیکتاتوری پرولتاریا است، نمیتوانست به پیروزی نهائی انقلاب فرهنگی معتقد باشد. اظهارات او در ۱۹۶۸ آموزنده است:

"ما به پیروزی بزرگ نائل آمده ایم ولی طبقه مغلوب باز هم به دست و پا زدنهای مذبحخانه خواهد پرداخت. این افراد هنوز هستند و این طبقه هنوز برجای خود باقی است. از اینرو ما نمیتوانیم از پیروزی نهائی صحبت کنیم حتی تا ده سال دیگر هم نمیتوانیم از آن صحبت کنیم. ما نباید هوشیاری خود را از دست بدهیم. از دیدگاه لنینیسم پیروزی نهائی یک کشور سوسیالیستی نه تنها مستلزم کوششهای پرولتاریا و توده های وسیع مردم آن کشور است، بلکه به پیروزی انقلاب جهانی و همچنین به محو نظام بهره کشی فرد از فرد در سراسر کره زمین که به آزاد شدن تمام بشریت منجر میشود نیز وابسته است. لذا اگر نسنجیده از پیروزی نهائی انقلاب کشور ما صحبت شود نادرست و مغایر با لنینیسم است و با واقعیت در انطباق نیست".

"کوششهای مذبحخانه" افراد رویزیونیست در درون حزب و کوششهای بورژوازی مغلوب دوباره به نتیجه رسید و قدرت مجدداً بدست آنها افتاد که این بار چین را به سوی احیاء سرمایه داری چهارنعل به پیش میرانند. حال ببینیم "امپریالیسم و انقلاب"، انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را چگونه تحلیل می کند. در این کتاب نخست این عبارات به چشم می خورد:

"در جریان انقلاب فرهنگی که مائوتسه دون برانگیخت، در فعالیت حزب کمونیست چین و دولت چین افکار و اعمال شگرف سیاسی ایدئولوژیک و سازمانی به چشم می خورد که برآموزش های مارکس، انگلس و لنین و ستالین استوار نبود". (ص ۴۵۱)

اشاره به کدام افکار و اعمال حزب و دولت چین است؟ چه اعمال و افکاری است که در انطباق با آموزش مارکسیسم نیست؟ "امپریالیسم و انقلاب" بنا به شیوه ای که در سراسر آن مانند خط قرمزی کشیده شده حکمی میدهد ولی هیچ توضیحی را در پیرامون آن ضروری نمی شمارد به این خیال که آئوریتیه نویسنده کافی است برای آنکه حکمش مورد قبول افتد.

آیا کنار زدن گروه لیوشائوچی و دن سیائوپین که قدرت را در حزب و دولت غصب کرده و چین را براه سرمایه داری می بردند بر اساس آموزش مارکسیسم استوار نیست؟ مگر تردیدی هست که ایدئولوژی گروه رویزیونیست، ایدئولوژی و فرهنگ بورژوائی است؟ اگر تردیدی نیست در برانداختن این فرهنگ و ایدئولوژی چه چیز شگرفی وجود دارد؟ چرا نابودی فرهنگ و ایدئولوژی بورژوائی و جانشین کردن آن با لاقول کوشش در جانشین کردن آن با فرهنگ و ایدئولوژی پرولتری برآموزش مارکسیسم استوار نیست؟ منظور از اعمال و افکار شگرف سازمانی چیست؟ آیا منظور اشکال سازمانی است که در جریان انقلاب فرهنگی پدید آمد؟ چرا این اشکال که در انطباق با مضمون انقلاب است. و

اگر نیست چرا نیست؟- مکی بر آموزش مارکسیسم نیست؟ اشکال سازمانی میتوانند بر حسب شرایط مبارزه و اوضاع و احوال تغییر پذیرند و آموزش مارکسیسم هرگز یک شکل از پیش ساخته ای را به کمونیست ها ارائه نداده است. این که لین پیانو به چنان سرنوشتی گرفتار آمد و دن سیانوپین و هواکوفنگ به قدرت رسیدند، مضمون و ماهیت انقلاب فرهنگی را تعیین نمیکند. مارکسیست ها هیچگاه داوری خود را در این یا آن واقعه تاریخی به خصوص در ارزیابی از انقلاب بر روی نتیجه یا نتایج نهائی بنا نمی گذارند، هیچگاه خیانت این یا آن رهبر مبین ماهیت انقلاب نیست. ارزیابی از انقلاب بر این اساس است که کدام طبقه به انقلاب دست می زند، مضمون و هدف انقلاب چیست، دورنمای انقلاب چه منظره ای تصویر می کند. انقلاب می تواند شکست بخورد و نتیجه ای درست در نقطه مقابل برنامه انقلاب حاصل آید اما شکست ملاک داوری انقلاب نیست. آیا این مطالب بدیهی بر "امپریالیسم و انقلاب" پوشیده است؟

"امپریالیسم و انقلاب" ادامه میدهد:

"وقتی ما میدیدیم که انقلاب فرهنگی از جانب حزب رهبری نمیشود بلکه یک انفجار در هم برهمی است که با فراخوان مائوتسه دون ایجاد گشته، بنظر ما چنین میآمد که این عملی انقلابی نیست. آتوریته مائو در چین میلیونها جوان محصل و دانش آموز غیر متشکل را به قیام برانگیخت که بسوی پکن حرکت کردند، بسوی کمیته های حزبی و کمیته های قدرت دولتی روانه شدند و آنها را منحل کردند". (ص ۴۵۲)

بنابر "امپریالیسم و انقلاب" مائو با آتوریته خود به میلیونها جوان دستور داد قیام کنند، آنها هم به خیابانها ریختند، شلوغ کردند، همه چیز را بهم زدند. خیلی عالی است! این گویا یک تحلیل مارکسیستی از جریان انقلاب فرهنگی پرولتاریائی چین است که قریب سه سال به طول انجامید و بطور وسیع در جهان انعکاس یافت!

خلاف نوشته "امپریالیسم و انقلاب"، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین به ابتکار مائو و تحت رهبری حزب کمونیست چین آغاز شد و جریان یافت و به ثمر رسید. تمام اسناد این رهبری که در پلنوم های کمیته مرکزی تدوین شده و نیز تمام مقالات ارگانهای حزبی حاکی از اینست که انقلاب بر طبق اصول معین و در جریان انقلاب بر طبق رهنمود های مشخص به پیش رفته است.

"کمیته های حزبی و کمیته های دولتی را منحل کردند". مگر انقلاب علیه گروه رویزیونیست متوجه نبود؟ در اینصورت چرا نمی بایست آن کمیته هائی را که در دست این گروه بود منحل کرد و قدرت را از دست اعضای گروه رویزیونیست بیرون آورد؟ بر انداختن کمیته هائی که عناصر رویزیونیست در آنها لانه کرده بودند و از آن جمله کمیته پکن "سازمان جوانان" از وظایف انقلاب بشمار می آمد که بدون آن غلبه بر رویزیونیسم امکان نمیداشت. برآستی معلوم نیست چرا "امپریالیسم و انقلاب" از درهم ریختن لانه های قدرت رویزیونیست ها ناخشنود است؟ آیا در هم شکستن ارگانهای قدرت بورژوازی در انطباق با آموزش بزرگان مارکسیسم نیست؟

"امپریالیسم و انقلاب" توضیح نمیدهد چرا دانش آموزان و محصلان به قیام برخاستند. او منشاء قیام را در فراخوان "آتوریته" می بیند، حال آنکه علت قیام را باید در جبهه آموزش جست و جو کرد. در آستانه انقلاب فرهنگی مبارزه ای آشکار در محیط آموزش آغاز شده بود. مبارزه میان جوانان کارگر و دهقان و دانش آموزان و محصلان خانواده های کارگری و دهقانی با سیستم آموزش طبقاتی دستگاه رویزیونیست. آموزش طبقاتی جوانان کارگر و دهقان را از دسترسی به مدارس عالی و دانشگاه ها دور نگاه می داشت. در تئوری سرنوشت دیکتاتوری پرولتاریائی باید در دست این جوانان باشد ولی سیستم آموزشی موجود در انجام این مهم در برابر آنها سدی ایجاد می کرد زیرا که امتحانات بطور سیستماتیک آنها را از ورود به آموزش عالی باز میداشت. تنها راهی که در برابر آنها میماند پیوستن به جبهه تولید به عنوان کارگر و دهقان آموزش دیده بود.

این جوانان، انقلاب فرهنگی را در انطباق با منافع خود و آینده خود میدیدند، آنها با شرکت در انقلاب چیزی از دست نمیدادند و به عکس چیزهای زیادی بدست می آوردند، از میان آنها، آن جوانانی که در پشت در مدارس عالی و دانشگاه ها مانده بودند فعالتر بنظر میرسیدند چون بخوبی میدانستند که با آموزش موجود فقط معدودی از آنان به این مؤسسات عالی راه خواهند یافت.

روشن است که آغاز انقلاب فرهنگی با دست جوانان کارگر و دهقان تصادفی نبود. فراخوان مائو جوانان دانش آموز و محصل را به قیام برنینگیخت بلکه تضاد شدید میان جوانان با سیستم آموزشی کهنه آنها را به مبارزه کشانید. مائو به پشتیبانی از جوانان برخاست و نمیتوانست برنخیزد چون سیستم آموزشی مائو راه را برای فرزندان کارگران و دهقانان فقیر به مدارس عالی و دانشگاه ها می گشود، تولید و آموزش را با یکدیگر پیوند میداد که خود گامی در جهت حل تضاد کارفکری و کار بدنی محسوب میگردد، دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم را نیرو و استحکام می بخشید. انقلاب فرهنگی، چنانکه می بینیم، در صحنه آموزش یعنی در پهنه روبنا آغاز شد و سپس به اشکال دیگر ایدئولوژی و فرهنگ توسعه یافت. بدون کوتاه کردن دست صاحبان قدرت از مقامات حزبی و دولتی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی نمیتوانست به تحقق درآید.

"انقلاب فرهنگی ... یک انفجار در هم برهمی است". راست است. در جریان انقلاب، در مواردی در هم برهمی ایجاد شد به قسمی که حتی رهنمودهای حزب نیز مورد توجه قرار نگرفت و مؤثر نیفتاد. مگر میتوان انتظار داشت که انقلاب، آنهم انقلابی که دهها میلیون انسان را در یک کشور پهناور به صحنه مبارزه میکشاند در همه حال بر طبق نظم و ترتیب جریان یابد. مگر میتوان انتظار داشت که انقلاب در مسیر خود براه راست برود و مرتکب خطا و اشتباه و حتی گناه نشود. و آنگهی رویونیست ها با آغاز انقلاب دست از مبارزه برنداشتند، تسلیم نشدند. آنها با بسیج نیروهای خود حتی با تشکیل گارد سرخ در مقابل گارد سرخ انقلابی، با برافراشتن پرچم سرخ در برابر پرچم سرخ انقلابی در انقلاب خرابکاری کردند. کوشیدند انقلاب را از مسیر اصلی منحرف گردانند، کارگران را با جوانان بجنگ کشانیدند، میان کارگران تفرقه افکندند، با استفاده از اکونومیسم، گروهی از کارگران را فریفتند و به مقابله با انقلاب واداشتند، با شعارهای نادرست ولی فریبنده سردرگمی ایجاد کردند و اینها همه به این خیال که با ایجاد هرج و مرج و درهم و برهمی مقام خود را حفظ کنند.

تحریکات و توطئه های ضد انقلاب نمیتوانست در توده عظیم شرکت کنندگان در انقلاب اینجا و آنجا هرج و مرج ایجاد نکند. حزب کمونیست نیز نمیتوانست در رهبری خود در این یا آن مورد مواجهه با اشکال نگردد. اما اینها همه جریانات فرعی انقلاب است و نمیتوان آنها را ملاک عدم حقانیت انقلاب فرهنگی دانست. مائو که خود از میان توده ها برخاسته و پیوسته در میان توده ها زیسته بود از دشواریها هراس بدل راه نمیداد و سرانجام هم با دست همین توده ها برمشکلهای پیروز گردید و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را به سرانجام رسانید.

"امپریالیسم و انقلاب" پس از تکرار این مطلب که "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی" که با تمسخر از آن یاد میکند" نه با دست حزب رهبری شد و نه با دست پرولتاریا" پس از تکرار این سخن که "حزب منحل شد و از هم پاشید"، پس از تذکر این داستان که مائوتسه دون خودش گفت که حزب و دولت در آنجا از جانب گروه مرتد لیوشائوچی و دن سیائوپین غصب شده و پیروزی انقلاب چین در خطر است" ادامه میدهد:

"در چنین شرایطی حزب ما از انقلاب فرهنگی پشتیبانی کرد صرف نظر از اینکه مسؤولیت آن برعهده چه کسی است و چگونه ماجرا تا این حد دامنه گرفته است. حزب ما از خلق برادر چین، از امر انقلاب و سوسیالیسم در چین دفاع میکرد و نه از مبارزه فراکسیونی گروههای ضد مارکسیستی که به یکدیگر میتاختند، با هم جدال میکردند حتی با اسلحه، برای آنکه قدرت را بدست آورند". (ص ۴۵۴)

"انقلاب با دست حزب رهبری نشد"، "امپریالیسم و انقلاب" خیال میکند اگر مطالبی نادرست و خلاف واقعیت را پشت سرهم تکرار کند، درست و در انطباق با واقعیت از آب در خواهد آمد یا شاید در ذهن مردم جای خود را باز خواهد کرد. ما قبلاً گفتیم که ایده انقلاب فرهنگی پرولتاریائی از حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو منشاء گرفت و تحت رهبری حزب به مرحله عمل درآمد. از ۱۹۶۲ که ایده انقلاب فرهنگی پرولتاریائی نطفه بست و به ویژه از اواخر ۱۹۶۵ که انقلاب آغاز شد تا ۱۹۶۹ که کنگره نهم حزب تشکیل گردید، پلنوم های کمیته مرکزی با جمع بندی حوادث رهنمود های مشخص داده است، روزنامه ارگان حزب و مجله تئوریک حزب و همه مطبوعات حزبی همه روزه، همه هفته و ماهیانه حوادث را دنبال کرده، به تحلیل مسائل مشخص پرداخته و در دسترس توده های انقلابی گذارده اند. مگر نخستین رهنمود مائو در روزنامه دیواری: "شورش علیه مرتجعین به حق است" شیپور انقلاب را نواخت و رهنمود ادامه آن نبود؟ مگر شعار "ستاد فرماندهی را به توپ ببندیم!" بر روی دشمن انقلاب انگشت نمیگذارد؟ مگر شعار "انقلاب کنید و تولید را به پیش برانید!" رهنمود نیست و ده ها رهنمود دیگر. آیا اشکال سازمانی که در جریان انقلاب پدید آمد از آسمان به زمین افتاد یا خود به خود به ظهور پیوست؟ انسان واقعاً در حیرت میماند که چگونه میتوان حقیقتی را انکار کرد، حقیقتی که خروار ها کاغذ در توصیف آن سیاه شده است. شاید مقصود "امپریالیسم و انقلاب" از حزب گروه لیوشائوچی- دن سیائوپین است؟ اما آنها نیز در انقلاب دست داشتند منتها برنامه های ضد انقلابی را رهبری میکردند.

در بخشنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مؤرخ ۱۶ مه ۱۹۶۶، رهبری حزب کاملاً مشهود است:

"تمام حزب باید طبق دستور رفیق مائوتسه دون با افراشته نگهداشتن درفش کبیر انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، موضع ارتجاعی بورژوائی با اصطلاح "متنفذین اکادمیک" ضد حزبی- ضد سوسیالیستی را کاملاً افشاء نماید، از ایدئولوژی ارتجاعی بورژوائی در مراکز اکادمیک در زمینه های آموزش و پرورش، روزنامه نگاری، هنر و ادبیات و نشریات بطور ریشه ئی انتقاد کنند و قدرت رهبری را در این زمینه های فرهنگی بدست خود گیرند، بمنظور نیل به این هدف باید در عین حال از نمایندگان بورژوازی که بدرون حزب، دولت، ارتش و محافل گوناگون فرهنگی رخنه کرده اند نیز انتقاد نمود و آنان را طرد کرد و برخی از آنها را بکار های دیگر گمارد و بخصوص نباید رهبری کار انقلاب فرهنگی را بدست اینگونه اشخاص سپرد. حقیقت اینست که بسیاری از آنها در گذشته، یا حال مشغول این کار بوده و میباشند و این بسیار خطرناک است. "آن نمایندگان بورژوازی که بدرون حزب، دولت، ارتش و محافل گوناگون فرهنگی رخنه کرده اند، عناصر رویزیونیست ضد انقلابی اند که به محض فرا رسیدن فرصت مناسب حکومت را بدست میگیرند و دیکتاتوری پرولتاریا را به دیکتاتوری بورژوازی بدل میسازند. ما برخی از این اشخاص را شناخته ایم لیکن مابقی هنوز ناشناخته مانده اند و حتی بعضی از آنها هنوز از اعتماد ما برخوردارند و کوشش میشود که اینان به عنوان ادامه دهندگان راه ما تربیت گردند. برای مثال افرادی از قماش خروشیف همچنان در میان ما میولند. کمیته های حزبی در جهات مختلف باید بدین نکته توجه کافی مبذول دارند". (تکیه از ما است)

"انقلاب با دست پرولتاریا رهبری نشد". معنی این عبارت پرطمطراق ولی تو خالی چیست؟ پرولتاریا چگونه میتواند انفجار در هم برهمی را که مائو برانگیخته بود رهبری کند؟ رهبری پرولتاریا با دست حزب سیاسی آن تحقق می یابد. وقتی "امپریالیسم و انقلاب" در سراسر نوشته خود مائو و حزب کمونیست چین را "ضد انقلابی" و "ضد مارکسیستی- لنینیستی" مینامد و همین میرساند که پرولتاریای چین گویا از حزب سیاسی خود محروم است، پس چه جای سخن از رهبری پرولتاریا است و عبارت "انقلاب با دست پرولتاریا رهبری نشد" چه محلی از اعراب پیدا میکند؟

حزب کار آلبانی از "انفجار در هم برهمی" که یک "اتوریت" ضد انقلابی و ضد مارکسیستی" براه انداخته و چیزی جز "مبارزه فراکسیونی گروه های ضد مارکسیستی بر سر قدرت" نیست، پشتیبانی میکند و نام آنرا دفاع از خلق چین و از امر انقلاب و سوسیالیسم میگذارد. خلق چین چه سودی میبرد از اینکه یک گروه ضد انقلابی جای گروه ضد انقلابی دیگری را بگیرد؟ این چگونه دفاعی از خلق چین است؟ "امپریالیسم و انقلاب" خود بر آنست که در چین پس از پیروزی انقلاب، نظام بورژوائی و دیکتاتوری بورژوازی برقرار گردید و حزب کمونیست فقط نمای چنین نظامی است (ص ۴۹۷) در اینصورت دفاع از انقلاب و سوسیالیسم چه معنی میدهد؟ دفاع از دیکتاتوری بورژوازی بخاطر دفاع از انقلاب و سوسیالیسم؟ باز هم عبارت دهان پرکن "دفاع از امر انقلاب و سوسیالیسم" ولی بدون محتوی. هیاهوی بسیار از بهر هیچ!

"امپریالیسم و انقلاب" در پایان مقال باز هم با لحنی که حاکی از ناخشنودی است از انحلال حزب کمونیست چین یاد میکند. همان حزب کمونیستی که در آن، بنابه نوشته همین کتاب، ده ها سال است مشی ضد مارکسیستی، ضد انقلابی، ارتجاعی، ضد پرولتری اپورتونیستی و اوصافی نظیر اینها حاکم است، حزبی که دائم در آن "کودتای قصری" صورت میگیرد و یک گروه ضد انقلابی بجای گروه ضد انقلابی دیگر می نشیند، حزبی که هدفش استقرار دیکتاتوری بورژوازی در جامعه سوسیالیسم است یعنی فریب طبقه کارگر و توده های زحمتکش است. آخر پرولتاریا از چنین حزبی چه سودی میبرد؟ چنین حزبی عدمش به ز وجود. عجیب است که "امپریالیسم و انقلاب" بر انحلال چنین حزبی و انحلال سازمانهای توده ای که چنین حزبی رهبر و گرداننده آنها است اشک میریزد!

داوری "امپریالیسم و انقلاب" از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین خلاف حقیقت است و در نتیجه پر از تضاد و تناقض گویی است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، انقلاب بود چون میبایست تحولی کیفی در جهت ساختمان سوسیالیسم به وجود می آورد، فرهنگی بود، چون این تحول میبایست در زمینه ایدئولوژی و فرهنگ صورت میگرفت، کبیر بود نه تنها از لحاظ اهمیت و نو بودن مضمون آن بلکه از لحاظ انبوه توده ای که در آن شرکت جستند. در این انقلاب حزب از بین نرفت بلکه از عناصر ضد سوسیالیست که مقامات رهبری حزب و دولت را اشغال کرده بودند تصفیه شد و تجدید سازمان یافت. سازمانهای توده ئی همین راه را پیمودند. انقلاب و خلاف نظر "امپریالیسم و انقلاب" با دست پرولتاریا از طریق حزب سیاسی آن رهبری شد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی اگرچه توسط جوانان کارگر و دهقان و دانش آموزان و محصلان آغاز شد ولی در چارچوب آن محصور نماند. کارگران در پکن و سپس در ایالات به انقلاب پیوستند، دهقانان نیز در کمونهای توده ئی ضمن کار تولید به انقلاب پرداختند. بدیهی است برای کارگران و دهقانان امکان نداشت تولید را رها کنند و مانند دانش آموزان و محصلان به خیابانها بریزند. آنها طبق رهنمود مائو در واحد های تولیدی خود دست به انقلاب زدند و تولید را نیز به پیش راندند. انتقاد وسیع از رهبران رویونیست از بالا تا پائین و کنار زدن آنها از قدرت، به نیروهای انقلابی امکان داد که آن ساختمان های اجتماعی اساسی که از جامعه کهنه به یادگار مانده بود، از ریشه دگرگون سازند و به واحد های اساسی اجتماع (مدارس، دانشگاه ها، مؤسسات صنعتی، کمونهای توده ئی و سازمانهای تجارتي وغيره) خصلت انقلابی بدهند. دادن خصلت انقلابی به یک واحد اساسی به این معنی است که توده کارکنان این واحد که تا کنون توسط یک اقلیت بورژوا از قدرت برکنار مانده بودند، رهبری واحد را به دست خود گیرند، کار را بر پایه منافع طبقاتی پرولتاریا شکل دهند و جدائی میان واحد های تولیدی و میان بخشهای مختلف فعالیت های اجتماعی (تولید، آموزش، تجارت، بهداشت وغيره) را از میان بردارند به قسمی که این فعالیت ها همه به صورت کار اجتماعی مشترکی درآیند.

انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در زمینه ایدئولوژی و فرهنگ آغاز شد، در زمینه ایدئولوژی و فرهنگ ادامه یافت و با تحولات عمیق پرولتاریائی در زمینه ایدئولوژیک و فرهنگ خاتمه پذیرفت.